

بررسی مفهوم قدرت در شعر عرفانی عصر صفوی

اعظم زنگنه*

حمید طاهری**

چکیده

به اعتقاد تحلیل‌گران گفتمان انتقادی، متون، منعکس‌کننده تاریخ، روابط و ساختارهای اجتماعی، ایدئولوژی و کارکرد قدرت هستند و از این رو می‌توانند زمینه‌ای مناسب در مطالعات تحلیل گفتمان و نقد زبان‌شناختی باشند. اشعار عرفانی عصر صفوی، از چنین منظری، دلالت‌های ضمنی مهمی دارند و بخشی از واقعیات آن عصر را آیینگی می‌کنند. بسامد بالای عناصر شیعی (نشانه‌ای از التقاط تشیع و تصوف)، حضور بالای نهاد در جملات (نشانه‌ای از بی‌پروایی شاعران در بیان ما فی‌الضمیرشان که خود معلول پیوند ایشان با مرکز قدرت است)، فراوانی جملات معلوم و بلند (نشانه‌ای از اطمینان گویندگان به گزاره‌های طرح شده) و... بخشی از این دلالت‌های ضمنی است. از سوی دیگر حواله دادن برخی کاستی‌ها به مردم عصر و زهاد و واعظان یا قضای ایزدی، نشان می‌دهد که این گویندگان یا هم‌چنان زیر سیطره نگاه غالب و سنت‌های ادبی و عرفانی هستند یا به اقتضای روابطی که با مرکز حکومت دارند نمی‌توانند انتقادات را مستقیماً به سران حکومت و بدنه اصلی آن متوجه بکنند.

کلیدواژه‌ها: تحلیل انتقادی گفتمان، قدرت، شعر عرفانی، عصر صفوی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) (نویسنده مسئول)،

zangane808@gmail.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)،

taheri_x135@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۳۱

۱. مقدمه

از مهم‌ترین خصایص دوران صفوی، از چشم‌انداز این پژوهش، حضور صورت و محتوای جدید در جریان‌های اجتماعی است؛ این فرآیند جدید که معلول رویکرد خاص سیاسی و مذهبی حکام صفوی بوده، جایگاه صفویان را در تاریخ سیاسی ایران بسیار پراهمیت کرده است. گرایش سلاطین صفوی به تشیع و تشکیل حکومت شیعی، به‌زودی تأثیراتی بر جنبه‌های مختلف فرهنگی ایران و من جمله ادبیات، بر جای گذاشت؛ حمایت بی‌دریغ صفویان از ادبیات شیعی و به همان نسبت بی‌اعتنایی ایشان به ادبیات رایج مدحی، سمت‌وسوی ادبیات فارسی را دگرگون کرد. همین تحولات، علی‌القاعده، در شعر عرفانی این دوره نیز مؤثر واقع شد؛ به‌این ترتیب شعر عرفانی عصر صفوی رنگ و بویی مذهبی و به‌ویژه شیعی، گرفت؛ مسیر خود را از عرفان خانقاهی مجزا کرد و در مجموع، به صورتی چشم‌گیر، مسیر تازه‌ای در پیش گرفت. بدیهی است که تأثیر تمام این تحولات، با تأخیری که لازمه این تغییرات فرهنگی است، در متون این عصر نیز انعکاس یافت. اگر گفتمان متون این عصر را با شیوه تحلیل انتقادی بررسی کنیم متوجه خواهیم شد که تحولات سیاسی چگونه در ساختارهای زبانی متون روزگار صفوی منعکس شده و معادلات جدید قدرت چه قرآینی در زبان این متون بر جای گذاشته است.

فرض این پژوهش این است که تغییرات بنیادی در ساختارهای مختلف جامعه عصر صفوی همچون حکومت شیعی و غلبه تشیع اولاً موجب نزدیکی شعرای شیعه‌مذهب به مرکز قدرت شده و ثانیاً این قرابت و برخورداری از حمایت طبقه حاکم به این شعرا نیز قدرت خاصی بخشیده و این قدرت و هامونی در شعر آن‌ها نشان‌دار و در ساختار متن آن‌ها قابل بررسی و مشاهده است؛ البته بحث قدرت را بهتر است در طبقه صوفیه و عرفا مورد بررسی قرار داد و شعرا نیز از باب این‌که شعر عرفانی می‌سرایند یا عارف و صوفی‌اند، به عرصه قدرت در تحلیل گفتمان وارد می‌شوند. بر اساس این پیش‌فرض‌ها، پژوهش حاضر می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ دهد: مناسبات قدرت و به‌ویژه قدرت حکومت و عارفان و موقعیت اجتماعی این شاعران و مناسبات آن‌ها با دستگاه سیاسی آن روزگار در شعر عرفانی عصر صفوی به چه شکل بروز کرده است؟ و چه قدر خود را نشان داده است و این قدرت را در چه مقوله‌هایی از زبان متن می‌توان بررسی و مشاهده کرد؟

تحلیل گفتمان انتقادی یکی از مطالعات میان‌رشته‌ای متأخر است که در حوزه‌های مختلفی چون ادبیات، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه و علوم سیاسی وارد شده است. پژوهشگران تحلیل گفتمان بر این باورند که ردپای تاریخ، جهان‌بینی، ایدئولوژی و مؤلفه‌های قدرت، در جای‌جای زبان مشهود است و عواملی همچون بافت تاریخی، روابط قدرت و سلطه، نهادهای اجتماعی و فرهنگی و ایدئولوژیکی، متن یا صورت‌زبانی و معانی جدید را به وجود می‌آورند. (آقاگل زاد، ۱۳۹۰: ۱۱)

۲. چارچوب نظری: رویکرد فرکلاف

نورمن فرکلاف (۱۹۴۱م) (Norman Fairclough) زبان را دارای کارکردی اجتماعی می‌داند که از اجتماع و شرایط فرهنگی تأثیر می‌پذیرد. او برای اشاره به کل فرایند تعامل اجتماعی از اصطلاح گفتمان استفاده می‌کند که متن فقط بخشی از آن است؛ زیرا او برای گفتمان سه عنصر متن، تعامل و بافت اجتماعی را در نظر می‌گیرد. از نظر او، کاربرد زبان معمولاً درحالی‌که سازنده هویت‌های اجتماعی است، روابط اجتماعی و نظام‌های دانش و باورها نیز از طریق آن ساخته می‌شوند. او بر مبنای چهارچوب زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی عمل می‌کند و رویکردش را مطالعه انتقادی زبان می‌نامد و هدف اصلی او کمک به افزایش آگاهی درباره‌ی اینکه چگونه زبان در سلطه‌ی بعضی بر بعضی دیگر نقش دارد، است. (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۱-۲)

فرکلاف معتقد است که در تحلیل گفتمان بازنمایی‌های ایدئولوژیکی به سبب طبیعی بودنشان، بدیهی انگاشته شده‌اند و در تحلیل گفتمان غالب در دوره‌ی اخیر، بازنمایی ایدئولوژیکی مغفول مانده‌اند. تحلیل گفتمان به روش انتقادی از سه سطح تحلیل برخوردار است: سطح توصیف، که در این سطح متن، بر اساس مشخصه‌های زبان‌شناختی اعم از ساخت واژه، نحو و معنی‌شناسی مورد توصیف واقع می‌شود. سپس نوبت سطح تفسیر است، که به تفسیر متن بر مبنای آنچه که در سطح توصیف بیان شده با در نظر گرفتن بافت موقعیت و مفاهیم و راهبردهای کاربردشناسی زبان و عوامل بینامتنی می‌پردازد، و سطح سوم که سطح تبیین است، به توضیح چرایی تولید چنین متنی از میان امکانات موجود در زبان برای تولید متن در ارتباط با عوامل جامعه‌شناختی، تاریخی، گفتمان، ایدئولوژی و قدرت و قراردادهای دانش فرهنگی اجتماعی می‌پردازد. (آقاگل زاد، ۱۳۸۵: ۱۲۹)

نظریه پردازان تحلیل گفتمان می‌کوشند از سطح توصیف محض متن فراتر رفته و رابطه عناصر زبانی متن را، از کوچک‌ترین تا کلان‌ترین عنصر، با مسائل اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک عصر تألیف نشان دهند. ایشان، خصوصاً، به مفهوم قدرت و تظاهرات مختلف آن توجه خاص دارند و تأکید می‌کنند که «قدرت» مختص عالم سیاست نیست بلکه بر تمام روابط اجتماعی حکم‌فرمایی می‌کند.

در چنین چشم‌اندازی هر متن، علاوه بر کارکرد ماهوی و نخستین‌اش، در مراحل بعدی می‌تواند امور دیگری را نیز در بطن خود جای دهد؛ بنابراین مثلاً یک متن تاریخی در مرحله نخست متنی است مدعی گزارش بی‌طرفانه وقایع اما همین متن در لایه‌ای دیگر، تحت تأثیر گزینش‌های خاص نویسنده در سطوح آوایی، لغوی، نحوی و...، تبدیل می‌شود که میدان نمایش جهان‌بینی و ایدئولوژی و قدرت. باری، متون ادبی نیز، طبعاً، از این قاعده مستثنا نیستند؛ تک‌تک عناصر و مولکول‌های این متون در نگاه آزمایشگاهی بافت‌های تاریخی و ایدئولوژیکی و سیاسی و اجتماعی عصرشان را به تصویر می‌کشند و خصوصاً مناسبات قدرت حاکم بر آن روزگار را آینگی می‌کنند. این پژوهش می‌کوشد با چنین دیدگاهی به بازخوانی شعر عرفانی روزگار صفوی پرداخته بخشی از این معادلات و مناسبات قدرت را، که از طریق عناصر زبانی نشان داده شده‌اند، نشان دهد.

یکی از پیامدهای حمایت صفویان از اشعار مذهبی شیعی، طبعاً، این است که روز به روز بر تعداد شاعران این حوزه افزوده شده است؛ به عبارت دیگر این حمایت‌ها بستری فراهم کرده برای رواج روزافزون این نوع شعر و به تبع آن افزایش تعداد گویندگان. بدیهی است که امکان بررسی همه شعرای این حوزه، در حجم محدود یک مقاله ممکن نیست؛ از این رو از میان ده‌ها شاعر عارف عصر صفوی، چهار شاعر (شیخ بهایی، صدرالدین شیرازی، فیاض لاهیجی، فیض کاشانی) و از میان مجموعه آثار منظوم این شاعران ده شعر برای بررسی در این پژوهش برگزیده شده است. در ذکر دلایل انتخاب این چهار نفر می‌توان به این نکات اشاره کرد:

۱- این شاعران از متفکران و دانشمندان عصر صفوی بوده‌اند که توجه ویژه‌ای نیز به شعر عرفانی داشته‌اند.

۲- در میان این شاعران افراد برجسته‌ای نیز وجود دارند که در آفرینش متن با استفاده از توانش زبان در نشان دادن زمینه‌های خارج از متن استفاده کرده‌اند.

۳- آثار عرفانی این شعرا از مهم‌ترین و مؤثرترین آثار عرفانی این عصر به شمار می‌رود.

۴- این افراد را می‌توان پایه‌گذاران تلفیق عرفان با حکمت و الهیات شیعی دانست.

۵- این شاعران بیشتر عمر خود را در ایران گذرانده و به دستگاه قدرت عصر بسیار نزدیک بوده‌اند.

این چهار شاعر در بالاترین طبقه اجتماعی جامعه خود زندگی کرده و از نفوذ و احترام ویژه‌ای میان مردم و حکومت برخوردار بوده‌اند (اکثر آن‌ها عنوان شیخ‌الاسلامی شهر خود را دارا بوده و از طرف نظام سیاسی حاکم حمایت می‌شده‌اند). این پیوستگی و نزدیکی به طبقه حاکم در این چشم‌انداز می‌تواند بسیار مهم باشد؛ با تأمل در شعر این افراد می‌توان دانست که رابطه متقابل و نزدیک شاعر و حاکم چگونه در زبان متجلی شده است؛ آیا این شاعران توفیق یافته‌اند از این قرابت به‌عنوان ابزاری برای انتقاد و صراحت‌گفتار استفاده کنند یا بالعکس، همین رابطه ایشان را از تصریح در نقد بازداشته است؟

۳. پیشینه پژوهش

با گسترش پژوهش‌هایی در حوزه تحلیل گفتمان انتقادی، در حوزه ادبیات نیز چنین پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ اما بنا بر جستجوهای انجام شده، در حوزه شعر عرفانی مطالعات گسترده و قابل‌اعتنایی مشاهده نشده است و از این‌روست که نویسندگان این مقاله به این حوزه از شعر فارسی روی آورده‌اند و این رویکرد سختی‌های این پژوهش را چند برابر کرده است؛ چراکه شعر عرفانی یک مقوله کاملاً تخصصی است و عرصه آن، عرصه خاص معانی و مضامین و جهان‌بینی ویژه عارفان است و یافتن ردپای مناسبات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بسیار دشوار و متفاوت با دیگر حوزه‌های مطالعاتی ادبیات است. با بررسی‌های مختلفی که انجام شد، پژوهشی در حوزه تحلیل گفتمان انتقادی شعر عرفانی عصر صفوی و بررسی مؤلفه قدرت در آن به دست نیامد. امید است که پژوهش حاضر، اسباب ورود به پژوهش‌های این‌چنینی را فراهم کند.

۴. تحلیل مفهوم قدرت در زبان شعری اشعار عرفانی عصر صفوی

۱.۴ سطح توصیف

توصیف نخستین سطح مطالعاتی در تحلیل گفتمان انتقادی است؛ فرکلاف در این سطح، متن را بر اساس مشخصه‌های زبان‌شناختی موردمطالعه قرار می‌دهد. در این بخش، وضعیت

اشعار بررسی شده از نظر کیفیت واژگان و افعال (اعم از وجه فعل و جای آن در جمله و نیز معلوم/مجهول بودن و کوتاهی و بلندی جملات و مسندالیه و امثالهم) بررسی شده است. ضمن این‌که عنداللزوم اشاراتی نیز به دیگر سطوح تحلیلی شده است.

۱.۱.۴ واژگان

واژگان را می‌توان کوچک‌ترین ساختارهای گفتمان مدار تلقی کرد. در این عصر واژگان صریح مذهبی و همچنین مذهبی غیرصریح، بار ایدئولوژیک کلام را به دوش دارند. واژگانی مذهبی و شیعی آشکار چون ذکر نام پیامبر و ائمه، قرآن، ذکر نام آداب و اصول مذهبی، احادیث و روایت‌های شیعی از بسامد بالایی در شعر این شاعران برخوردار است. در این عصر کلمات و مفاهیم مذهبی (اعم از صریح یا غیرصریح)، بار ایدئولوژیک کلام را به دوش دارند. در چشم‌انداز کلان واژگان و تعابیر و مصطلحات اسلامی (از قبیل نام پیامبر و ائمه، قرآن، آداب و اصول مذهبی و...) بسامد بالایی در شعر این شاعران دارند؛ علاوه بر این کلمات، که پیش از عصر صفوی نیز در کمال رواج بوده‌اند، برخی تعابیر وجود دارند که باید مستقیماً متأثر از گفتمان و فرهنگ شیعی تلقی شوند؛ ذوالفقار، دجال، شفیع و شفاعت و شاه مردان و ... از این نمونه‌هاست.

ذوالفقار: ذوالفقار که از واژگان پربسامد شعر عصر صفوی است، با پیشینه تاریخی و نمادینش می‌تواند نشانه‌ای از منجی تلقی شود؛ زیرا بر اساس معتقدات شیعیان، مهدی (عج) هنگام ظهور، آن را به دست خواهد گرفت تا حق را باطل جدا کرده عدالت را برقرار سازد. مردم با داستان‌پردازی درباره ذوالفقار کوشیده‌اند رزم‌افزار ویژه امام محبوبشان را هر چه بیشتر عجیب، غیرعادی، مقدس و از گونه‌های دیگر بنمایند تا با شمشیرهای دیگر متفاوت باشد؛ (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۲۲) از همین رو این شمشیر می‌تواند در آخرالزمان در دست‌های منجی، نقش منتقم را ایفا کند. در هر حال حضور نشانگانی چون ذوالفقار و مهدی، نشان و نماد انتظار برای ظهور نجات‌دهنده است.

امت دجال پر کرد این جهان را حیف حیف جای مهدی خالی و پیداست جای ذوالفقار

ذوالفقار شاه مردان برکشد چون از نیام خوش برآرد از نهاد دشمنان دین دمار

(فیاض، ۱۳۶۹: ۹۰ و ۹۴)

این انتظار ظهور و بسامد نشانه‌های مرتبط آن را، احتمالاً، می‌توان از منظری دیگر نیز نگاه کرد؛ می‌توان گفت جامعه‌ای منتظر ظهور منجی است که در آن خبری از عدالت و انصاف و اخلاق‌مداری نیست.

دجال: از واژه‌های معنی‌دار دیگر، که به احتمال فراوان تحت تأثیر فرهنگ شیعی در شعر عصر صفوی پررنگ شده، دجال است؛ فردی که بنا بر برخی روایات پیش از ظهور مهدی موعود، هنگام قحطی پیدا می‌شود و بسیاری از مردم را فریب می‌دهد. در فرهنگ شیعی، آمدن دجال از علائم ظهور است (دجال پیش از ظهور مهدی موعود پیدا شده و در دوره‌ای چهل روزه یا چهل ساله دنیا را پر از ظلم و کفر می‌کند) این که شاعر، مردم را به دجال تشبیه می‌کند، بیشتر رمز و نشانه‌ای از رفتار ضد اخلاق و دین مردم زمانه است؛ هم‌زمان انتظار برای انتقام از موتیف‌های رایج در شعر عرفانی این عصر است:

امت دجال پر کرد این جهان را حیف حیف جای مهدی خالی و پیداست جای ذوالفقار
ذوالفقار شاه مردان برکشد چون از نیام خوش برآرد از نهاد دشمنان دین دمار
(فیاض، ۱۳۶۹: ۹۰ و ۹۴)

شفاعت: شفاعت نیز مفهومی است که اغلب مورد توجه شیعیان است؛ در تشیع باور عموم بر این است که در عالم آخرت، دستگیری و پامردی پیامبر و ائمه و نیکان، می‌تواند فرد را نجات بخشد و سعادت‌مند سازد.

نمای کلی کلمات و مفاهیم مربوط به تشیع در آثار شاعران مورد بررسی

فیاض لاهیجی	فیض کاشانی	ملاصدرا	شیخ بهایی	
۱۰	۶	۶	۴	شاه مردان و اشارات مشابه
۶	-	۲	-	ذوالفقار
۱۲	۲	۵	۳	مهدی موعود و اشارات مرتبط

شاعران	اشارات مستقیم به نام ائمه و مدح ایشان	تعداد اشارات به روایات و احادیث و اصطلاحات شیعی
شیخ بهایی	مدح حضرت محمد: ۷ بیت اشاره به ائمه اطهار: ۱۰ بیت	۴

۳۰	منقبت حضرت محمد: ۲۸ بیت مدح حضرت علی: ۳۳ بیت	ملاصدرا
۵	حضرت محمد: ۱۰ حضرت علی: ۳ اشاره به اهل بیت: ۳ بیت	فیض کاشانی
۱۰	حضرت علی: ۵ مرتبه مدح معصومین: بیش از ۲۰۰ بیت	فیاض لاهیجی

۲.۱.۴ کوتاهی و بلندی جملات

یکی از مواردی که در تحلیل گفتمان بررسی می‌شود وضعیت جملات متن، از منظر کوتاهی و بلندی است. تحلیل‌گران گفتمان معتقدند جملات طولانی، در قیاس با جملات کوتاه، ابهام بیشتری دارند؛ در مقابل، جملات کوتاه، که ذاتاً قرین ایجاز هستند، اغلب صراحت و قطعیت گزاره‌ها را نشان می‌دهند (نک. آقاگل زاده، ۱۳۸۰: ۱۸۰). بر اساس نظر منتقدان تحلیل گفتمان، متون عرفانی و یا متونی که ضمیر و وحی را وسیله شناخت قرار می‌دهند و متون فلسفی و استدلالی که مبتنی بر عقل هستند، باید درجه قطعیتشان از سایر متون بالاتر باشد. (همان: ۱۷۹-۱۸۰)

البته در متون شعری، یک منتقد باید سهمی از بسامد و فرکانس ویژگی‌های نشان‌دار را به نوع ادبی و قالب و موسیقی شعر اختصاص دهد؛ به تعبیری دیگر در کنار فضای حاکم بر شعر که وزن و موسیقی و قالب و نوع ادبی و عواطف و هیجانات شاعر و طرح اندیشه و چگونگی بیان شاعر در شکل‌گیری آن نقش دارد، بخشی از آن را نیز باید در تحلیل‌های گفتمانی مورد بررسی و مذاقه قرار داد؛ البته پر واضح است که در شکل‌گیری یک متن، شبکه‌ای پیچیده از عوامل برون‌متنی و درون‌متنی نقش دارند و متن برآیندی ترکیبی از همه این عوامل است. تجزیه متن به هریک از بافت‌ها و اجزای این شبکه فقط برای تحلیل نقش هر سطح از متن است و متن حاصل تمام این اجزا است. به عنوان مثال این بیت (بحر رمل مسدس محذوف):

ساقیا از می فزون کن معنی‌ام مستی‌ام ده، وارهان زین هستی‌ام

(ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۲۲)

از ۴ جمله کوتاه تشکیل شده است؛ یعنی هر مصرع دو جمله و هر جمله با کمترین عناصر. از منظر تحلیل گفتمان این جملات کوتاه را می‌توان دلالتی بر قدرت سیاسی و اجتماعی و طبقه و جایگاه او در بین مردم دانست؛ همچنین، قطعیت و جزمیت نظر شاعر و اطمینان وی به آنچه می‌گوید، تلقی کرد؛ به همین سبب تمایل دارد از جملاتی که دلالت ضمنی‌شان «یقین» است، بهره ببرد.

علاوه بر این تعدد جملات خبری نیز، که جزمیت و اطمینان گوینده را نشان می‌دهند، درجه قطعیت را افزایش می‌دهد. بسامد جملات خبری نیز در متون بررسی شده بسیار بالاست؛ این امر علاوه بر تناسب با محتوای متون، می‌تواند سطح فکری و حال و هوای گوینده را نیز نشان دهد.

به‌هرحال در میان اشعار بررسی شده تعداد جملات کوتاه بسامد چشم‌گیری در قیاس با جملات بلند و بنددار دارد و این امر، چنان‌که گفته شد، نشان‌گر درجه بالای یقین زبان و اطمینان تولیدکننده متن نسبت به محتوای شعر است. آمار جملات کوتاه و بلند این اشعار، در درصد هرکدام، در جدول ذیل آمده است:

مجموع	جملات بلند/درصد		جملات کوتاه/درصد		
۱۳۸	۱۲	۹٪	۱۲۶	۹۱٪	فیض کاشانی
۲۲۷	۳۲	۱۴٪	۱۹۵	۸۶٪	ملاصدرا
۱۷۵	۱۲	۷٪	۱۶۳	۹۳٪	شیخ بهایی
۱۹۷	۲۹	۱۵٪	۱۶۸	۸۵٪	فیاض لاهیجی
۷۳۷	۸۵	۱۱٪	۶۵۲	۸۹٪	مجموع

نکته: این یادآوری ضروری است که در شعر، مواردی از قبیل عروض و بحر شعر و قالب آن می‌تواند در کیفیت جملات تأثیر بگذارد. مثلاً در اشکال مسدس (مثل رمل مسدس یا متقارب) جملات کوتاه بیشتر دیده می‌شود؛ به همین ترتیب آمار جملات کوتاه در مثنوی‌ها (در قیاس با قصیده و غزل و...) چشم‌گیرتر است.

۳.۱.۴ معلوم و مجهول

از دیگر مواردی که در تحلیل گفتمان انتقادی به آن توجه می‌شود وضعیت جملات از منظر معلوم یا مجهول بودن آن‌هاست. جملات مجهول، که در قیاس با جملات معلوم ابهام بیشتری با خود دارد، اغلب در متونی به کار می‌رود که اهداف پنهان و گاه فریب‌کارانه دارند. این البته تنها دلیل استعمال ساخت‌های مجهول نیست؛ گاه اغراض دیگری نیز ممکن

است در این مسأله دخیل باشد. به‌عنوان مثال در همان متون عرفانی، که محل بحث ماست، مسئله‌ای کلامی منجر به حذف کنش‌گر و فاعل می‌شود؛ به اعتقاد اشاعره، مکتب کلامی‌ای که اغلب صوفیان و عرفا به آن تعلق داشته‌اند، انسان اساساً فاعل نیست. شأن انسان در این چشم‌انداز «کسب» است و نه «فعل»؛ بنابراین اغلب جملات مجهول متون عرفانی را باید در چنین زمینه‌ای تحلیل و بررسی کرد.

۴.۱.۴ نوع فعل

بررسی افعال از منظر گذرایی در بررسی تحلیل گفتمان و به‌ویژه جامعه‌شناسی متن بسیار مهم و ارزنده است. وجود برخی افعال نشان‌دهنده قطعیت بیشتری است؛ افعال تام و لحظه‌ای نسبت به افعال غیرتام و تداومی، قطعیت و جزمیت بیشتری به متن می‌بخشد (همان: ۱۹۹-۲۰۰).

در بررسی متون فوق، ۹۵ فعل، ربطی و در مقابل ۴۰ فعل، غیر ربطی و همچنین ۱۹ فعل، وجهی شناختی و در مقابل ۹ فعل، غیر وجهی بودند؛ این متغیر نیز می‌تواند نشانه‌ای از قطعیت بالای این متون باشد. همان‌طور که گفته شد علت قطعیت بالای متون عرفانی با ابزار شناخت اهل عرفان ارتباط مستقیم دارد. عارف بر خود فرض می‌داند که بعد از کسب شناخت، بدون هیچ‌گونه جدل و بحثی، تابع شرع مقدس به سیر و سلوک عملی پردازد. (همان: ۲۴۱) به لحاظ جامعه‌شناختی نیز، چنین نتیجه‌ای می‌تواند پیامد فقدان دموکراسی و آزادی تمام و کمال یک ایدئولوژی برای اظهارنظر تلقی شود؛ حکومت صفوی حامی پر قدرت شعر و عرفان شیعی بوده و همین امر قدرت ویژه و لحن قاطعی را به گسترندگان این رویکرد داده است. این نوع بیان جزمی می‌تواند قدرت حاکم بر متن را نیز نشان دهد.

در مقایسه دیگری که بین افعال صورت گرفت، این نتایج به دست آمد: افعال تصویری ۱۸۶، افعال فیزیکی ۱۱۱ و افعال نظری ۱۰ مورد. در تحلیل بسامد افعال تصویری در متون عصر صفوی و به‌ویژه متون منتخب این پژوهش، می‌توان گفت شاعر عارف برای بیان مفاهیم عالم معنا و انتقال تجربیات شهودی به ناگزیر از افعال تصویری بیشتری استفاده می‌کند؛ زیرا بیشتر از مفاهیم انتزاعی سخن می‌گوید و از منظر جامعه‌شناسی ادبیات و تحلیل گفتمان، می‌خواهد نگاه انسان‌های زمانه‌اش را از فرش به عرش تغییر جهت دهد و افعال تصویری مانند پویدن، پرستیدن، خواستن و... بار انتقال چنین مفاهیمی را به دوش می‌کشند. افعال فیزیکی عموماً در زبان، کاربرد بیشتری دارند؛ با این حال در چنین متونی که جنبه

عملی آن‌ها کمتر است، این افعال بسامد کمتری نسبت به زبان عادی دارند. افعال نظری از قبیل گمان داشتن، تصور کردن، فرض کردن و... در اشعار عارفانه این عصر، نمود بسیار کمی دارند و این امر نیز تأکید بیشتری بر این مسأله می‌گذارد که شعر عرفانی این عصر، عمدتاً شعر صراحت و عدم تردید است و جایی برای حضور افعال نظری ندارد و شاعر عارف بسیار پر قدرت و مستحکم با مردم زمانه خود گفت‌وگو می‌کند.

۵.۱.۴ نهاد (مسندالیه)

نهاد، به‌عنوان یکی از اجزای اصلی جمله، به صورت طبیعی در کلام ذکر می‌شود اما همین عنصر، گاه، به دلایلی می‌تواند از ساختار جمله حذف شود. بلاغیون قدیم در علم معانی دلایل و اغراض گوناگونی را که به حذف این عنصر زبانی منجر می‌شود بررسی کرده و اشکال مختلف آن را نشان داده‌اند. همان بررسی‌ها با رویکردی زبان‌شناسانه در علم معنی‌شناسی امروز نیز تداوم یافته است. در مجموع زمانی جمله صریح است که اجزای جمله، هر کدام در جمله ظاهر شوند. هنگامی که گوینده، مسندالیه را از جمله حذف می‌کند، می‌خواهد خواننده را به خود مطلب متوجه سازد و به جای تمرکز بر مسندالیه، بر سایر اجزای کلام متمرکز شود. این اتفاق از جمله زمانی می‌افتد که مضمون مورد نظر برای گوینده خطر آفرین باشد و بالعکس زمانی که حضور داشته باشد، نشان از صراحت و قدرت او در کلام است. گشتارهای حرکتی و جابه‌جایی گروه‌ها با نظر به ساخت صرفی زبان فارسی، در نشان دادن و تقویت هویت زیبایی‌شناسی و بلاغت متن بسیار تأثیرگذار است. یکی دیگر از عوامل مهم حذف نهاد، وضوح بیش‌ازحد آن است. (این امر در شعر فارسی خصوصاً در مورد افعال مربوط به خداوند و معشوق فراوان دیده می‌شود)

در اشعار مورد بررسی، در ۶۸ بیت، مسندالیه جمله در ابتدای جمله ذکر شده و در ۱۶ بیت، مسندالیه در جای دیگری از جمله آمده است (می‌دانیم که در مورد جابجایی عناصر جمله در شعر باید با احتیاط بیشتری مواجه شده و تأثیر وزن و قافیه را نیز منظور کرد). به‌هر حال می‌توان گفت ذکر نهاد نشانه‌ای از اقتدار و توان گوینده در ارائه مطالب است؛ زیرا شاعر دلیلی برای پنهان کردن مسندالیه و نهاد ندارد. اگر هم در برخی موارد مسندالیه (نهاد فاعلی) حذف شده به مقتضای کلام بوده است. گاه نیز وزن و قافیه و ردیف شعری سبب این نوع جابه‌جایی در شعر می‌گردد؛ اما با بررسی سبک و سیاق شعری هر شاعری می‌توان

نشان داد که این جابه‌جایی به سبب وزن شعری است و یا تقویت معنا در کلام شاعر. مثلاً در این بیت:

وعدۀ دیدار جانان، مرده را جان می‌دهد

چون حیات و مرگ عاشق نیست جز در دست یار

(فیاض، ۱۳۶۹: ۱۳۹)

شاعر به سبب تقویت معنا و تأکید بر مسندالیه و همچنین افادۀ حصر و قصر، آن را در ابتدا آورده است.

۶.۱.۴ اغراض ثانویه جمله

اغراض ثانوی از مهم‌ترین مباحث علم معانی قدیم و دانش معنی‌شناسی امروز است؛ در مجموع مسلم است که بسیاری از جملات، با توجه به بافت، می‌توانند معنایی جز معنای ظاهری به مخاطب انتقال دهند و فی‌المثل با صورتی پرسشی متضمن معنایی امری باشند. در هر حال به نظر می‌رسد نوع جملات خبری، پرسشی و امری و اغراض ثانویه‌ای که شاعر با گفتن آن‌ها در نظر دارد، می‌تواند در شکل‌گیری تصویری روشن‌تر از انتخاب‌های زبانی و شعری شاعر و علل آن کمک شایانی کند. اینکه شاعر از جمله، کارکرد دیگری چون تشویق و یا تحذیر و بیان اندوه یا ناامیدی، استرحام و یا مفاخره و... می‌جوید؛ هرکدام می‌تواند نشان از عواملی بیرونی و اجتماعی باشد. نمای کلی اغراض ثانوی جملات در اشعار بررسی شده را در این جداول می‌توان مشاهده کرد:

نوع اغراض ثانویه	تشویق و اغراء	تحذیر و ارشاد	اظهار تألم	استرحام	امیدواری	طلب بخشش	مفاخره	مجموع
تعداد	۷۰	۴۳	۱۸	۹	۸	۳	۳	۱۵۴

به نظر می‌رسد تشویق و تحذیر به شیوه غیرمستقیم یکی از پربسامدترین شیوه‌های بیان در شعر عرفانی این عصر است. به بیان جزئی‌تر، شاعر خود را ناصح و خیرخواه مردم زمانه می‌داند و در جای‌جای دیوانش به موعظه و بیان باید و نباید می‌پردازد:

اغراض	جمله امری	جمله خبری	جمله پرسشی
تشویق	۲۹	۲۵	۱۶
تحذیر	۱۵	۸	۹

به عنوان مثال:

صورت دنیا نباشد جز منام عیش‌ها در وی همه چون احتلام
(ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۷۵)

که صورتی از خبر با غرض تحذیر است همان هدفی را دنبال می‌کند که شاعر در جمله
پرسشی زیر مطرح می‌کند:

راه حق را جز به نور حق که دید کی توان با آتش نخوت رسید؟
(ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۸۲)

این امر و نهی حاکی از اعتماد به نفس گوینده و جزمیت اندیشه او و همچنین اعتقاد به
برحق بودن آن اندیشه است. از طرف دیگر و فور ساخت‌های تحذیری و امری به‌نوعی
نشان‌دهنده ساختارهای حکومتی تک‌صدایی هستند؛ زیرا در پی تشویق افراد به سمت
خواستۀ خود هستند.

۲.۴ سطح تفسیر

از نظرگاه تحلیل گفتمان انتقادی، متون حاوی گفتمان، تاریخمند هستند؛ به عبارتی دیگر، هر
متن، متعلق به عصر و زمانی است و به همین دلیل از آن دوران تأثیر می‌گیرد و بر آن تأثیر
می‌گذارد. در سطح تفسیر به روابط بینامتنی در دوره‌ای که متن مورد نظر در آن شکل
گرفته، پرداخته می‌شود. بینامتنیت، متن را نظامی بسته و مستقل نمی‌داند. بلکه معتقد است با
متون دیگر در پیوند و مکالمه است. تفسیر متن منوط به دانش زمینه‌ای مفسر و تفسیر
سرنخ‌ها است (نک. فرکلاف، ۱۳۸۷: ۲۱۵). در اشعار مورد بررسی این پژوهش، می‌توان
ارتباط بینامتنی روشن و گسترده‌ای میان این چهار متن و متون دیگر این عصر یافت. اشاره-
های مداوم به مذهب شیعه، نقد عرفان خانقاهی و تصوف، نقد علوم رسمی و گسترش
عرفان نظری، طرد عقل و عقل‌گرایی همگی برگرفته از اندیشه و افکار عرفان شیعی صفوی
است. مثلاً این بیت شیخ بهایی (در نقد و مذمت تصوف خانقاهی):

کان تو را از راه دین مغبون کند نور عرفان از دلت بیرون کند
(شیخ بهایی، ۱۳۷۲: ۱۵۸)

نشان می‌دهد که گوینده معتقد است تصوف رایج حتی خلاف عرفان عمل کرده و نور عرفان و شناخت حقیقت را از دل خارج می‌کند و او را به سمت گمراهی می‌برد. هم‌او در نقد علوم رسمی می‌گوید:

بگذر ز علم رسمی که تمام قیل و قالست

من و درس عشق ای دل که تمام وجد و حالست

(همان: ۱۲۰)

ملاصدرا هم در نقد فقیهان عصر، که در بند علوم رایج زمان بوده‌اند؛ می‌گوید:

توز قران می‌نجویی غیر حرف جان دهی بهر لغت یا نحو و صرف

تن سوی تن می‌رود جان سوی جان تو همین تن پروری ای ناتوان

(ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۱۵)

مذمت عقل و عقل‌گرایی در تقابل با عشق یکی دیگر از مضامین رایج این عصر است.

بی داغ عشق شمع خرد را فروغ نیست در دست بهتر است چراغ دگر مرا

(فیاض، ۱۳۶۹: ۱۴۳)

عاقلان را کی خبر باشد ز حال عاشقان کی شناسد درد ما جز آنکه باشد مرد ما

(فیض کاشانی، ۱۳۷۳: ۴۲)

عصر صفوی عصر توجه به علم و دانش و همچنین تمایل به سوی علوم ظاهری است. از این روست که حکیمان و دانشمندان این عصر که نگاه دیگری به مسائل دارند؛ همین امر را گمراهی دانسته و بر این باورند که جویندگان این دانش‌ها از دریافت حقیقت و اصل هر چیز ناتوان‌اند و در بند پوسته دانش‌ها گرفتار شده‌اند. به‌طور کلی، می‌توان تأثیر دو اندیشه و جریان متفاوت را بر شعر عرفانی عصر صفوی بررسی کرد:

۱. شروح شاگردان ابن عربی که به تدریج رشد و توسعه پیدا کرد و پایه اندیشه و تفکر

عرفان اسلامی در عهد صفوی را نهاد (نک. میراحمدی، ۱۳۶۶: ۸۱).

۲. مذهب شیعه که با رسمی شدنش توسط حکومت صفوی، ماهیت و کیفیت عرفان

اسلامی را تغییر داد.

ریشه عرفان رایج در عصر صفوی را می‌توان شروح شاگردان ابن عربی دانست که به تدریج پایه عرفان شیعی را گذاشته است. عرفان ابن عربی که با مجاهدت شاگردانش، و از همه مهم‌تر صدرالدین قونوی، به سرعت رشد کرده و سیطره‌ای عجیب یافته بود وقتی به دوره صفوی رسید، بر دست عرفا و حکمای این دوران، با تشیع تلفیق شد. به این ترتیب زمینه مساعد برای گروهی از بزرگان این عصر، که اختلاطی میان فلسفه و کلام و عرفان و در مجموع تشیع دوازده‌امامی فراهم شد (نک. جکسون، ۱۳۷۷: ۱۰۶).

تردیدی نیست که مذهب در تکوین بنیاد سلسله صفوی نقشی به‌سزا داشته است؛ این سلسله خود را داعیه‌دار مذهب و عرفان معرفی می‌کند و از این طریق در میان مردم، پایگاه اجتماعی قوی‌ای به دست می‌آورد. رابطه مریدی و مرادی در بافت صوفیانه این خاندان سبب‌ساز اطاعت بی‌چون‌وچرای سربازان و لشکریان از سردمدار سلسله صفوی می‌شود. پیشینه این سلسله نشانگر توجه ویژه مردم به ایشان و تأثیر شگفت این خاندان بر آراء عمومی است تا آن حد که حکام، همواره از نفوذ این خاندان بیم داشته‌اند و اگر امکان دوستی با ایشان نبوده، سودای نابودی ایشان را در سر پرورانده‌اند. پژوهشگران نقش مذهب و کوشش صوفیان در ممانعت از پیشرفت عثمانیان و ازبکان سنی را مهم‌ترین عامل تغییر سیاست کلی عثمانی دانسته‌اند (نک. میراحمدی، ۱۳۶۳: ۵۰).

در مجموع این ساختار سیاسی و مذهبی، اندک اندک، بر روی همه شاخه‌های فکری و علوم رایج اثر گذاشت و به ناگزیر عرفان برای بقا رنگ و بویی شیعی گرفت و کم‌کم تصوف و عرفانی که پیش از آن رایج بود، ناپدید شد. این اتفاق هم به سبب رفتار صوفیان شکمباره و تنبلی که میان مردم به گدایی می‌پرداختند و از کار کردن سر باز می‌زدند و هم به سبب فتاوی فقهای که صوفیه را مرتد می‌دانستند و از اعتبار آنان می‌کاستند، بوده است.

عرفان و شعر عرفانی نیز برای بقا مجبور بود رنگ و بوی شیعی بگیرد. اگر کسی هنوز محبتی به عرفان خانقاهی داشت، باید تقیه پیشه می‌کرد؛ زیرا اگر کسی متوجه این امر می‌شد، مورد آزار و تعقیب قرار می‌گرفت. به ناگزیر عرفان و صوفی‌گری از شکل و شمایل که سال‌ها به آن صورت زیسته بود، بیرون آمد. با معارضت برخی علما با تصوف، کم‌کم، واژه عرفان به جای تصوف نشست و شکل جدیدی از عرفان و ادبیات عرفانی قوت گرفت. بزرگان و دانشمندان این عصر، عرفان را با حکمت و فلسفه و الهیات درآمیختند. به همین سبب است که دیگر در عصر صفوی عرفان و تصوف به شکل سابق ادامه پیدا نمی‌کند و خانقاه و تربیت خانقاهی از اعتبار می‌افتد و از پایان دوره شاه عباس به بعد، دیگر

کم‌ترین اثری از صوفیان خانقاهی دیده نمی‌شود و آنچه می‌ماند تصوف شیعی است. اکثر سلسله‌های عرفانی آن روزگار به هند منتقل می‌شود و در آنجا به زندگی ادامه دهند و دیگر کسانی که خود را اهل تصوف حقیقی می‌دانستند مجبور شدند در تألیفات خویش، از صوفیه مورد اتهام برائت جویند و از عرفان حقیقی مورد وثوق خویش دفاع کنند و تلاش می‌کردند مخالفت خود را با عقاید صوفیه از قبیل وحدت وجود، حلول و وجد و سماع اعلام کنند و بدون انتساب به خانقاه و خرقه خاصی در مسیر عارفانه گام بردارند (تمیم داری، ۱۳۹۲: ۴۵-۴۶).

در شعر شاعران مورد نظر، هیچ نشانه‌ای از اعتقاد به چنین افکاری دیده نمی‌شود. شاعران به عرفان و مسائل عرفانی نگاهی کلی دارند. ایشان به مسائل جزئی که گاهی اختلاف بارز صوفیه در آن نمود پیدا می‌کند، نمی‌پردازند؛ یعنی مضامین و معانی و موضوعات شعری این شاعران بیشتر مبانی عقاید و اندیشه عرفانی است؛ البته با رنگ و تأثیر عمیق تفکرات شیعی. مسائلی نظیر تجلی، تقابل عقل و عشق و برتری عشق، خالی از منیت شدن، نقد زهد و زهد ورزی، جذب، تسبیح و ستایش حق تعالی توسط همه موجودات در شعر این شاعران از پررنگ‌ترین مسائل عرفانی است. فی‌المثل در این ابیات تأکید بر روی عهد الست، از پارادایم‌های غالب و همیشگی عرفان اسلامی، دیده می‌شود:

آنان که ربوده الست‌اند از عهد الست باز مستند
تا شربت بیخودی چشیدند از بیم و امید باز رستند

(شیخ بهایی، ۱۳۷۲: ۱۲۲)

یا اشاره به تجلی حق در همه موجودات (در مصراع دوم نیز یکی از سنن دائمی عرفان اسلامی، یعنی حمله به ارباب فلسفه، دیده می‌شود):

کردی تجلی بی‌نقاب تابان‌تر از صد آفتاب ما را فکندی در حجاب از ابر استدلال‌ها

(فیض کاشانی، ۱۳۷۳: ۲۹)

یا تسبیح‌گویی موجودات:

سنگی که می‌فتد ز سر کوه بر زمین گردی که می‌رود ز ته پای بر هوا
هر ذره‌ای که جلوه کند در شعاع مهر هر قطره‌ای کز ابر به حسرت شود جدا
این جمله شکر جود تو دارند بر زبان این جمله سر به سوی تو دارند در دعا

(فیاض، ۱۳۶۹: ۴-۵)

این دست مفاهیم را می‌توان چه در عرفان سنی و چه شیعی، در طول تاریخ شعر عرفانی ایرانی-اسلامی یافت؛ اما شاعر این عصر بر خود لازم می‌داند که پرده از عشق و علاقه به مذهب شیعه بردارد و در جای جای دیوانش به مدح و ثنا و بزرگداشت بزرگان شیعه پردازد. چیزی که پیش از این با این بسامد سابقه نداشته است.

سخن‌های امیرالمؤمنین دل می‌برد از من ز اسرار حقایق گلستانی کرده‌ام پیدا

(فیض کاشانی، ۱۳۷۳: ۴۳)

شعر حکمی-عرفانی این عصر را عموماً می‌توان شعر ایدئولوژیک دانست. دو دلیل عمده را می‌توان برای این مطلب ذکر کرد: نخست اینکه با گذشت زمان، اعتقاد به پایه‌های مذهب شیعه در بین افراد و علی‌الخصوص افراد متدین رسوخ کرده بود و دیگر اینکه برای کسب توجه افراد در مراتب بالای قدرت لازم می‌دیدند علاوه بر ایمان قلبی، به مقیدات دینی و رسمی اظهار پایبندی کنند و به ناگزیر کتاب‌ها و اشعارشان رنگ و بویی ایدئولوژیک می‌گرفت.

۳.۴ سطح تبیین

تحلیل‌گران گفتمان انتقادی، در این سطح، متن را وابسته و متأثر از جریان‌های اجتماعی می‌دانند و به دنبال تحلیل مناسبات قدرت در جامعه و جهان متن هستند. از نظر فرکلاف همان‌طور که تفسیر، چگونگی بهره‌جستن از دانش زمینه‌ای در پردازش گفتمان را مدنظر قرار می‌دهد، تبیین به شالوده اجتماعی و بازتولید دانش زمینه‌ای در جریان کنش گفتمانی می‌پردازد (فرکلاف، ۱۳۸۷: ۲۴۵). تبیین در تحلیل گفتمان انتقادی نشان می‌دهد که ساختارهای اجتماعی چگونه در روند شکل‌گیری گفتمان دخالت می‌کنند؛ همچنین نشانه‌های ایدئولوژی و قدرت را بررسی می‌کند. در عصر صفوی، علما و فقهای شیعی نزدیک به دربار، قدرت گرفته و حتی تا آنجا پیش می‌روند که بر روی تصمیمات حکومتی اثر می‌گذارند. در سطح تبیین به کیفیت روابط قدرت این افراد پرداخته خواهد شد.

در عصر صفوی با ادغام دین در نهاد سیاست و تأیید متقابل این دو نهاد روبه‌رو هستیم؛ این نهادها، هر دو، برای اینکه مانع از دست رفتن قدرتشان شوند به تأیید برتری و قدرت نهاد دیگر احتیاج دارند. به همین دلیل است که می‌بینیم علمای مذهبی چگونه به دربار می‌

پیوندند و چشم بر خونریزی‌ها و ناعدالتی‌های پادشاهان می‌بندند و در مقابل نیز سردمداران با نرمی و مدارا با آن‌ها، دوام قدرت خویش را ضمانت می‌کنند.

آزار و اذیت حکام و عمال صفوی تنها به پیروان مذاهب دیگر محدود نشده است و اهل تصوف نیز از این قاعده مستثنا نبوده‌اند. بیشتر فرق تصوف مجبور به ترک ایران شده و به مناطق اطراف روی‌گردان شده و تنها فرقه‌های عرفانی شیعه چون صفویه و نعمت‌اللهیه و حیدری و... در ایران باقی ماندند.

در شعر عرفانی عصر صفوی، گفتمان مسلط گفتمان شیعی است و تقابل اصلی در این گفتمان، تقابل اندیشه عرفانی با خاستگاه شیعی و صوفی‌گری است. شاعر از این منظر است که به جهان می‌نگرد و نگاهی ایدئولوژیک را بر اشعارش می‌گستراند. او با صراحت از عقیده و مکتب خود دفاع می‌کند و اهل صوفیه را از گمراهان می‌شمارد و این چنین به مذمت ایشان می‌پردازد:

ذوق عرفان گر تو باور داشتی حقیق‌شناسان را نکو پنداشتی
تو به خود مغروری ای شیطان پناه یک نفس نابوده در یاد اله

(ملاصدرا، ۱۴: ۱۳۹۲)

باینکه پایه‌گذاران حکومت صفوی پیشینه‌ای مذهبی و عرفانی داشتند، اما حکومت صفوی کم‌کم ماهیت خود را روشن ساخت و سایه استبدادی سیاه را بر سر مردم افکند. پادشاهان، سرگرم مسائل سطحی شدند و عملاً اختیارات به دست درباریان منفعت‌طلب بود؛ که اینان نیز کاملاً در امور مملکتی به خواست و میل خود رفتار می‌کردند. حکومت صفوی برای پیشبرد اهداف خود، حاضر بود تمامی احکام اخلاقی و انسانی را فدا کند. این شیوه حکومتی در همه طبقات جامعه تسری پیدا کرده و بنیان زورگویی‌های دیگری را از سمت ستمگرانی که پشت گرمی این خاندان را داشتند، می‌نهاد. (احمدپناهی، ۱۳۶۹: ۱۶۴) در این شرایط، از فرد عارف و حکیم انتظار می‌رود که نسبت به چنین مسائلی حساسیت بالایی داشته باشد؛ اما عارف عصر صفوی، نوک پیکان را نه به سوی دستگاه حکومتی بلکه به سمت مردم و جامعه بیمار می‌گیرد. او اخلاق را پایمال شده و انسانیت را از دست رفته و جامعه را غرق در معصیت می‌داند. اهل زمانه برای او نمادی از بی‌وفایی و جفاکاری است.

یک‌چند میان خلق کردیم درنگ زایشان، به وفا نه بوی دیدیم و نه رنگ

بررسی مفهوم قدرت در شعر عرفانی عصر صفوی ۱۳۳

(شیخ بهایی، ۱۳۷۲: ۱۳۹)

آدمیت می‌جهد زین خلق، چون آدم ز دیو مردمی رَم می‌کند زین دیومردم چون پری

(فیاض، ۱۳۶۹: ۱۲)

عارفی چون ملاصدرا که در شعرش کم‌ترین اشاره به مسائل اجتماعی وجود دارد، رفتار نادرست قاضیان را مورد نکوهش قرار می‌دهد و بر این باور است که چنین رفتاری سبب می‌شود، شاکی و متشاکی با یکدیگر صلح کنند تا کارشان به دستگاه قضا نیفتد.

گر نه قاضی دین خود را باختی مدعی با خصم خود کی ساختی؟

(ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۳۲)

عارف عصر صفوی، در مجموع، علاوه بر عرفان، باوری تمام و کمال به دین دارد و انسانی است دین‌مدار؛ به همین دلیل است که او اوضاع دینی و شرایط حاکم بر رفتار «مردان دین» را نقد می‌کند و مدعی است رفتار ایشان با اصل دین در تعارض است. او خود و جامعه را زخم‌دیده از همین مردان ظاهری دین می‌داند و معتقد است دین و دنیا با هم جمع نمی‌شوند و این کسانی که ثروت دنیا و سیمت مردان دینی را توأمان دارند، افرادی دروغگو و ریاکارند.

از برای شهرت و نام و ریا می‌گذارد ذکر و تسبیح و دعا
نانهاده گام جز در راه کام نام حق نابرده جز از بهر نام

(ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۱۳)

عارف عصر صفوی، هم‌چنین، واعظان را افرادی پُرگو می‌داند که گوش‌ها از نصایحشان پر شده و دیگر کسی علاقه‌ای به شنیدن حرف‌های ایشان ندارد. واعظان در نظر او افرادی کاملاً مصلحت‌جو، ظاهربین و گرفتار امور دنیوی هستند که نام مسلمانی را آلوده‌اند و مردم نیز به تبعیت و تقلید از ایشان جامعه را به سوی انحراف سوق داده‌اند.

زاهد به تو تقوی و ریا ارزانی من دانم و بی‌دینی و بی‌ایمانی
تو باش چنان و طعنه می‌زن بر من من کافر و من یهود و من نصرانی

(شیخ بهایی، ۱۳۷۲: ۱۴۲)

از مسلمانی بجز نامی کراسست وز سلامت جز ملامت از کجاست؟

(ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۹۷)

زهد و زاهد در شعر عرفانی این عصر مورد نکوهش قرار می‌گیرند؛ زیرا زاهدان، با پوشش زهد، به انجام هرگونه امور غیرشرعی می‌پردازند. چنان‌که گفته‌اند در نظام‌های سیاسی متکی بر زور و قلدری که فقر و خفقان با زور بر مردم تحمیل و کلیه حقوق افراد غصب می‌شود، راه و مجال رشد مادی و معنوی تنگ و مسدود گشته و پشتوانه زیستن، تملق و چاپلوسی و تزویر و ریا می‌گردد. ارزش‌های انسانی تغییر محتوا می‌دهند و ارزش‌های بالقوه موجود در فرهنگ عمومی جامعه، ریاکارانه توجیه و از اصالت تهی می‌شوند (نک. پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۰۲)؛ به همین سبب است که در عصر صفوی، ریاکاری یکی از بیماری‌های آن دوره است و عارف این عصر همواره به مذمت آن می‌پردازد.

این مطلب که شاعر عارف عصر صفوی، هیچ اشاره روشن و صریحی به ظلم حاکمان صفوی نداشته است؛ می‌تواند از طرفی به سبب ترس او از، از دست دادن جان و منافع فردی و از طرف دیگر به خاطر تقدس داشتن ایدئولوژی حاکم به سبب التقاط سیاست صفوی با مذهب و عرفان باشد؛ اما دلیل پنهان‌تر آن، می‌تواند از نگاه جبری حکیم و عارف صفوی نشأت یافته باشد. او عدل و برقراری عدالت را از موضعی دیگر می‌بیند و همه بیدادها را نشان از عدل و داد خداوند می‌داند؛ که نمایان‌کننده نگاه جبری او به جهان است:

این همه دادست این بیداد نیست	گر همه جور است غیر از داد نیست
عدلها و جورها از داد اوست	گریه‌ها و سوزها از یاد اوست
گر تو نیکی ور بدی او کرده است	هرچه او کرده‌ست نیکو کرده است

(ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۹۴-۹۶)

نگاه جبرگرایانه به زندگی بر عصری حاکم می‌شود که امید به اصلاح و تغییر از بین رفته باشد؛ در چنین شرایطی افراد همه وقایع را حاصل خواست و اراده خدا می‌دانند و تلاشی برای تغییر وضع انجام نمی‌دهند و جور را معادل عدل محسوب می‌کنند و تنها راه را صبوری بر خواست خدا می‌دانند. این امر می‌تواند مشکلات را پیچیده‌تر کند و جامعه را به سمت تباهی پیش ببرد.

۵. نتیجه‌گیری

اشعار عرفانی عصر صفوی از جهتی ادامه سنت شعر عرفانی قبل از این عصر است و اغلب وجوه غالب شعر عرفانی را آینگی می‌کند. در کنار این سنت‌ها و به سبب التقاط عرفان این عصر با عناصر شیعی برخی ویژگی‌های جدید نیز در این اشعار دیده می‌شود؛ از جمله این‌که مثلاً برخی کلمات و مفاهیم شیعیانه (مانند ذوالفقار، منجی، شفاعت و...)، که در شعر عرفانی پیش از این دوره، سابقه ندارد وارد شعر می‌شود. بسامد بالای این عناصر اولاً محصول همان التقاط رسمی عرفان و تشیع و ثانیاً، از منظر تحلیل گفتمان، نشانی از فقدان عناصری از قبیل عدالت در جامعه است. بسامد بالای جملات کوتاه نسبت به جملات بلند و بسامد بالای جملات معلوم به مجهول و بالا بودن تعداد افعال ربطی به نسبت افعال غیر ربطی و افعال وجهی شناختی نسبت به افعال غیر وجهی و همچنین تقدیم مسندالیه به سبب نیرومند ساختن معنا، همگی دلالت بر وجود صراحت و قدرت در کلام شاعر دارد و این امر بدین سبب است که او به خاطر نزدیکی به دستگاه قدرت و داشتن طبقه اجتماعی بالا و همچنین اعتقاد به مذهب حاکم، دلیلی برای پوشیدگی نمی‌بیند و بالعکس دلایل بسیاری برای آشکار ساختن مبانی اعتقادی خویش دارد. در سطح تفسیر، دو عامل مهم و تأثیرگذار مانند رسمی شدن مذهب شیعه توسط شاه اسماعیل یکم و هم‌چنین گسترش شروح آثار ابن عربی توسط شاگردانش بر روی عرفان اسلامی اثر گذاشت و شاکله اصلی آن را بنا نهاد. در سطح تبیین، به ساختارهای اجتماعی عصر صفوی در روند شکل‌گیری گفتمان آن عصر پرداخته شد. قدرت میان پادشاه و فقها تقسیم شد و سیاست آزادمنشانه اسلاف صفوی نسبت به سایر فرقه‌ها تغییر یافت و سبب آزار و تعقیب معتقدان سایر ادیان و مذاهب و فرق گردید؛ اما عارف صفوی، در این جامعه نوک پیکان را به سمت مردم گرفته و آن‌ها را دلیل آشفتگی اوضاع می‌داند و نقدی به سیستم حاکم نمی‌کند؛ این امر از طرفی به سبب ترس به خاطر منافع شخصی و از طرف دیگر نگاه جبری او به مسائل و وقایع باشد.

کتاب‌نامه

- احمدپناهی سمنانی، محمد (۱۳۷۶). شاه عباس کبیر (مرد هزارچهره)، تهران: کتاب نمونه.
امید، مسعود (۱۳۸۴). سه فیلسوف مسلمان ایرانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
آقاگل زاده، فردوس (۱۳۹۰). تحلیل گفتمان انتقادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۴). سفر در مه، تهران: انتشارات چشم و چراغ.
- تمیم داری، احمد (۱۳۸۹). عرفان و ادب در عصر صفوی، تهران: انتشارات حکمت.
- جکسون، پ ولورنس لاکهارت (۱۳۷۷). تاریخ ایران کمبریج، ترجمه دکتر تیمور قادری، جلد ششم، تهران: انتشارات مهتاب.
- خامنه ای، سیدمحمد (۱۳۹۴). ملاصدرا: زندگی، شخصیت و کتب صدرالمتألهین، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۴). تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، تهران: امیرکبیر.
- روسک، جوزف و رولند وارن (۱۳۵۰). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی، ترجمه بهروز نبوی و احمد کریمی، تهران: چاپ میهن.
- شیخ بهایی، محمد (۱۳۷۲). دیوان اشعار شیخ بهایی، مقدمه سعید نفیسی، تهران: نشر چکامه.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۸۷). تحلیل انتقادی گفتمان، مقدمه و گردآوری شعبانعلی بهرام پور، گروه مترجمان، چاپ دوم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- فیاض لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۶۹). دیوان اشعار، به اهتمام و تصحیح ابوالحسن پریشان زاده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فیض کاشانی، محمد (۱۳۷۳). دیوان اشعار، مقدمه و تصحیح سید علی شفیعی، تهران: نشر چکامه.
- ملاصدرا، شیرازی، محمد (۱۳۹۲). مجموعه اشعار، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران: مولی.
- میراحمدی، مریم (۱۳۶۳). دین و مذهب در عصر صفوی، تهران: امیرکبیر.
- مقالات:
- آفاگل زاده، فردوس و مریم غیثیان (۱۳۸۶). «رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی»، فصلنامه زبان و زبان‌شناسی، دوره سوم، شماره ۱.
- آفاگل زاده، فردوس و معصومه ارجمندی و ارسلان گلفام و عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا (۱۳۸۹). «کارآمدی الگوی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف در نقد و ارزیابی برابرها در متون ترجمه شده خواهران جیمز جویس»، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره اول، شماره ۳.
- آفاگل زاده، فردوس، «تحلیل گفتمان انتقادی ادبیات»، فصلنامه ادب پژوهی، شماره ۱.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۶). «ذوالفقار، از تاریخ تا افسانه (ویژگیهای داستانی ذوالفقار در فرهنگ و ادب ایران)» فصلنامه پژوهش‌های عرفانی (گوهر گویا)، دوره اول، شماره ۳.